

متن پرسش

با سلام: پرسشگر شماره ۱۲۰۴۵ هستم. با استفاده از کتب عدل الهی و توحید شهید مطهری مطالبی را برای ارائه به افراد معمولی نوشته‌ام. اما این دلوپسی را دارم که نکند مطالب نوشته شده ناقص باشد و موجب شبهات بدتر و بیشتر شود. در صورت امکان لطف نموده و تصحیح بفرمایید: هو العلیم* چرا یکی سیاه و دیگری سفید است؟ یکی زشت و یکی زیبا؟ یکی کامل و یکی ناقص؟ و... جواب اجمالی اشخاص متدین معمولا وقتی شما این مسئله را برای یک آدم متدین طرح می‌کنید، او یک جواب اجمالی به آن می‌دهد. او در جواب این سؤالات که چرا این همه مصیبت و سختی پیدا شد؟ چرا من بیمار شدم؟ چرا چنین شد؟ چرا چنان شد...؟ می‌گوید: لابد مصلحتی در آن است، خدا خودش بهتر می‌داند، لابد مصلحتی هست در اینکه مرگ را بیافریند، فقر را بیافریند، جهل را بیافریند، بیماری را بیافریند... این جواب یک جواب اجمالی است که فقط برای افراد مؤمن قانع کننده است و برای غیرمؤمن قانع کننده نیست. مقصودم از افراد مؤمن افراد متعبد نیست، بلکه مقصودم یک عده افرادی است که اعتقادشان به نظام این عالم آنقدر قوی و شدید است که وقتی با این طور مسائل مواجه می‌شوند خود به خود در ذهنشان جهل خودشان منعکس می‌شود. هر کسی که در مقابل عظمت کار یک نفر قرار گرفت و جز نظم و حکمت و عدالت در کار او ندید، وقتی در یکی دو جا برخورد کند و حکمت آن را نفهمد، اعتراض نمی‌کند بلکه می‌گوید حتما این هم سری دارد که من نمی‌دانم. می‌خواهم بگویم این حرفی هم که آنها می‌گویند، حرف بی‌منطقی نیست؛ این هم خودش یک منطقی است، اما به شرط اینکه انسان به آن حدی از ایمان رسیده باشد که اعتقادش به نظم و حکمت و عدالت عالم آنقدر قوی و نیرومند باشد که آن بدیها و بی‌نظمی‌هایی که می‌بیند، به نظرش کوچک و حقیر بیاید و بگوید من نمی‌دانم؛ مثل کسی که به کارخانه بسیار منظمی می‌رود و در گوشه و کنار به چیزهایی برخورد می‌کند که به نظرش می‌آید اینها دیگر زائد است و نباید باشد، ولی بعد خودش را تخطئه می‌کند و می‌گوید آن کسی که دستگاه به این عظمت را با این دقت درست کرده است نمی‌شود این را نفهمیده باشد، حتما یک چیزی هست که من نمی‌دانم. اما برای کسی که از نظر ایمان و اعتقاد به این حد رسیده است، این جواب قانع کننده نمی‌باشد. در کل برای جواب به این افراد می‌توان به چند نکته اشاره کرد: تفاوت نه تبعیض آنچه در خلقت وجود دارد «تفاوت» است نه «تبعیض». «تبعیض» آن است که در شرایط مساوی و استحقاقهای همسان، بین اشیاء فرق گذاشته شود، ولی «تفاوت» آن است که در شرایط نامساوی، فرق گذاشته شود. به عبارت دیگر تبعیض از ناحیه دهنده است و تفاوت، مربوط به گیرنده. با یک مثال ساده مطلب روشن می‌شود: اگر دو ظرف را که هر کدام

ظرفیت ده لیتر آب دارند در مقابل شیر آب قرار دهیم و در یکی ده لیتر آب بریزیم و در دیگری پنج لیتر، در اینجا تبعیضی صورت گرفته است؛ منشا اختلاف، نیرویی است که آب را خالی می کند؛ و اما اگر دو ظرف داشته باشیم یکی به ظرفیت ده لیتر و دیگری به ظرفیت پنج لیتر و هر دو را در دریا فرو بریم، باز هم اختلاف هست، اما منشاء اختلاف تفاوتی است که خود آن دو ظرف از نظر گنجایش و استعداد دارند، نه دریا و نیروی فشار آب. مثال دیگر: اگر یک معلم به دانش آموزانی که همه در یک درجه هستند و کار آنها یکسان است نمره های مختلفی بدهد، این تبعیض است؛ ولی اگر معلم، همه را به یک دیده بنگرد و همه را یک جور تعلیم دهد و یک جور امتحان کند و سؤالات امتحانی که طرح می کند برای همه یکسان باشد، آنگاه برخی از شاگردان او بخاطر کودنی و کم هوشی، یا به خاطر ساعی نبودن، از عهده امتحان بخوبی یا اصلاً برنیایند و برخی دیگر از شاگردان به علت استعداد قوی و کار خوب، سؤالات امتحانی را کاملاً جواب بدهند، و معلم به هر کدام آنها بر طبق جوابهای امتحانی نمره بدهد که قهراً مختلف خواهد بود، در اینجا تفاوت رخ داده نه تبعیض. عدالت این نیست که معلم، همه نمره ها را جمع کند و بعد بین همه دانش آموزان بطور مساوی قسمت کند؛ عدالت این است که به هر کدام آنچه را که استحقاق دارد بدهد. در اینگونه موارد، فرق گذاشتن، عین عدالت و مساوات است، و فرق نگذاشتن، عین تبعیض و ظلم. حال باید دید که اصلاً چرا موجودات متفاوت هستند؟ راز تفاوت آنها با یکدیگر چیست؟ راز تفاوت ها راز تفاوت ها یک کلمه است: «تفاوت موجودات، ذاتی آنها می باشد و لازمه نظام علت و معلول جهان است». جمله سنگینی است ولی چاره ای نیست، باید توضیح داده شود. در حقیقت هر موجود و هر شیئی در «نظام علت و معلول جهان»، جای مشخص و مقام معلومی دارد، یعنی آن معلول، معلول شیئی معینی است و علت شیئی معین. کار خدا نظام و ترتیب دارد؛ نبودن نظام معین در بین موجودات، مستلزم این است که هر موجودی بتواند منشأ ایجاد هر چیزی بشود و نیز ممکن باشد هر چیزی از هر چیزی بوجود آید. مثلاً باید ممکن باشد که از یک نیروی کوچک، یک انفجار بزرگ که متناسب با یک نیروی بزرگ است بوجود آید؛ و بر عکس، نیروی بزرگ، قدرت کمتری نشان بدهد. باید ممکن باشد که اثر یک شعله کبریت با اثر خورشید جهان تاب برابری کند. ما معمولاً وقتی یکی از پدیده ها را مورد سؤال و تردید قرار می دهیم فقط به خود آن پدیده توجه می کنیم، حساب نمی کنیم که آن پدیده در نظام هستی چه جایی و چه وضعی دارد؟ درحالی که هر پدیده ای خواه نیک باشد یا بد، معلول یک سلسله علل مخصوص و وابسته به شرایط معینی است. هیچ حادثه ای در جهان، «منفرد» و «مستقل» از سایر حوادث نیست، همه قسمتهای جهان با یکدیگر متصل و مرتبط است. این اتصال و ارتباط، همه اجزا جهان را شامل می گردد و یک پیوستگی عمومی و همه جانبه را بوجود می آورد. همه آن اشتباهات _ که فرض می شود کامل در جای ناقص بنشینند و ناقص در جای کامل _ از آنجا پیدا شده است که افراد، قطعیت و ضرورت و روابط ذاتی موجودات را درک نمی کنند و مراتب موجودات را در جهان هستی از قبیل مراتب قراردادی و اعتباری افراد در محیط اجتماع فرض می کنند؛ همه اشتباهات از مقایسه خدا به انسان و مقایسه

نظام ذاتی جهان به نظام قراردادی اجتماع انسان ناشی می شود. اینگونه افراد پیش خود فکر می کنند همانطور که هیچ مانعی نیست که فلان رئیس، مرؤوس باشد و مرؤوس، رئیس، چرا نباید گوسفند به جای انسان، و انسان به جای گوسفند باشد؟ چرا آن را گوسفند و این را انسان قرار داد؟ نمی دانند که چنین چیزی محال است. * چرا بلا؟ چرا مصائب؟ چرا سختی ها؟ مصائب، عامل تکامل اند مصائب و سختی ها و شدتها عامل بزرگی هستند برای خوبی ها و تکامل های بعدی. ما سلامت، قدرت، ثروت و امنیت را می گوئیم «خوبی» و خوبی هم هست ولی همین ها را اگر از نظر عوارضی که بعد به وجود می آورند نگاه کنیم می بینیم که چندان خوب نیستند. معمولا _ البته کلیت ندارد _ قدرت غرور می آورد و غرور بدبختی می آورد. ثروت فساد می آورد و فساد بدبختی می آورد. و امنیت زیاد هم که هیچ وقت انسان از طرف دشمن تهدید نشود تنبلی و تن پروری می آورد. این خصوصیت مربوط به موجودات زنده بالاخص انسان است که سختی ها و گرفتاری ها مقدمه کمالها و پیشرفت هاست. ضربه ها، جمادات را نابود می سازد و از قدرت آنها می کاهد ولی موجودات زنده را تحریک می کند و نیرومند می سازد. مصیبت ها و شدائد برای تکامل بشر ضرورت دارند. آدمی باید مشقت ها تحمل کند و سختی ها بکشد تا هستی لایق خود را بیابد. تضاد و کشمکش، شلاق تکامل است. موجودات زنده با این شلاق راه خود را به سوی کمال می پیمایند. این قانون، در جهان نباتات، حیوانات و بالاخص انسان صادق است. درختان بیابانی که از مراقبت و رسیدگی مرتب باغبان محروم می باشند، چوب محکمتر و دوام بیشتری دارند و برعکس، درختان باغستانها که دائما مراقبت شده اند و باغبان به آنها رسیدگی کرده است، نازک پوست تر و بی دوام ترند. بلاها و گرفتاری ها برای کسانی که مقاومت می کنند و ایستادگی نشان می دهند، سودمند است و اثرات نیکی در آنان به وجود می آورد. بلا و نعمت نسبی است از این نکته نباید غفلت ورزید که مصائب وقتی نعمت هستند که انسان از آنها بهره برداری کند و با صبر و استقامت و مواجهه با دشواریهایی که مصائب تولید می کنند، روح خود را کمال بخشد. اما اگر انسان در برابر سختی ها فرار را انتخاب کند و ناله و شکوه سر دهد؛ در این صورت بلا برای او واقعا بلاست. حقیقت این است که نعمت های دنیا نیز مانند مصائب، ممکن است مایه سعادت باشد و ممکن است مایه بدبختی و بیچارگی گردد. نه فقر، بدبختی مطلق است و نه ثروت خوشبختی مطلق. چه یسا فقرهایی که موجب تربیت و تکمیل انسانها گردیده و چه بسا ثروت هایی که مایه بدبختی و نکبت قرار گرفته است. امنیت و ناامنی نیز چنین است. برخی از افراد یا ملتها در هنگام امنیت و رفاه، به عیاشی و تن پروری می افتند و بالنتیجه در پرتگاه خواری و ذلت سقوط می کنند و بسیاری دیگر از ملتها از شلاق بدبختی و گرسنگی، به جنبش در می آیند و به آقایی و عزت می رسند. سلامت و بیماری، عزت و ذلت و سایر مواهب و مصائب طبیعی نیز مشمول همین قانون است. نعمتها و همچنین شدائد و بلاها، هم موهبت است، زیرا از هر یک از آنها می توان بهره برداری های عالی کرد، و نیز ممکن است بلا و بدبختی شمرده شوند، زیرا ممکن است هر یک از آنها مایه بیچارگی و تنزل گردند. هم از راه فقر می توان به سعادت رسید و هم از راه ثروت، و از هر دو راه نیز ممکن است

آدمی به بدبختی برسد. علی هذا نعمت بودن نعمت، بستگی دارد به نوع عکس العمل انسان در برابر آن نعمت، که شاکر باشد یا کفور؛ و همچنین نعمت بودن نعمت، بستگی دارد به نوع عکس العمل انسان در برابر آنکه صابر و خویشتندار باشد یا سست عنصر و بی اراده. از این رو یک چیز نسبت به دو شخص، وضع مختلفی می یابد، یعنی یک چیز برای یک نفر نعمت است و همان چیز برای شخص دیگر نعمت. این است که گفته می شود: «نعمت و بلا هر دو نسبی است.» رسو کتابی دارد به نام «امیل» که در فن تربیت کودک نوشته شده است؛ امیل نام کودک فرضی و افسانه ای است که وی در کتاب خود او را تحت تربیت خود قرار می دهد و به پرورش همه جنبه های جسمی و روانی او توجه می کند. در همه موارد ایده روسو این است که امیل را در حال ممارست با طبیعت و پنجه در پنجه طبیعت و در دامن سختی ها پرورش دهد. وی معتقد است که بدبخت ترین کودکان، آنهایی هستند که والدین آنها، آنها را در ناز و نعمت پرورش می دهند و نمی گذارند سردی و گرمی دنیا را بچشند و پستی و بلندی جهان را لمس کنند. این گونه کودکان در مقابل سختی ها حساس می شوند و در مقابل لذتها بی تفاوت؛ همچون ساق نازک یک درخت کوچک در مقابل هر نسیمی می لرزند و کوچکترین حادثه سوئی آنان را ناراحت می کند تا جایی که یک حادثه کوچک، آنان را به فکر خودکشی می اندازد؛ و از آن طرف، هرچه موجبات لذت به آنان داده می شود به هیجان نمی آیند و نشاط پیدا نمی کنند. اینگونه انسانها هرگز طعم نعمت ها را درک نمی کنند؛ گرسنگی نچشیده اند تا مزه غذا را بفهمند، بهترین غذاها برای ایشان کم ارج تر و کم لذت تر از نان جوینی است که یک بچه دهاتی می خورد. سعدی در باب اول «گلستان» داستانی آورده، می گوید: آقایی با غلامش به کشتی نشست. غلام که دریا ندیده بود وحشت کرد و بی قراری می نمود، بطوری که اضطراب او ساکنین کشتی را ناراحت ساخت. حکیمی در آنجا بود، گفت چاره این را من می دانم؛ دستور داد غلام را به دریا افکندند. غلام که خود را در میان امواج خروشان و بی رحم دریا مواجه با مرگ می دید سخت تلاش می کرد که خود را به کشتی رساند و از غرق شدن نجات دهد. پس از مقداری تلاش بی فایده، همین که نزدیک شد غرق شود، حکیم دستور داد که نجاتش دهند. غلام پس از این ماجرا آرام گرفت و دیگر دم نزد. رمز آن را جويا شدند، حکیم گفت: لازم بود در دریا بیفتد تا قدر کشتی را بداند. آری، شرط استفاده کردن از لذت ها آشنا شدن با رنجهاست. لذت و رفاه بیش از اندازه، انسان را بی حس کرده و به صورت یک موجود کرخ و ابله در می آورد. چنین انسانی برسر موضوعات کوچکی خودکشی می کند. «فلسفه پوچی» در دنیای غرب، از یک طرف حاصل از دست دادن ایمان است و از طرف دیگر محصول رفاه بیش از اندازه. در همین زمینه مثال خوبی ذکر می کنند؛ می گویند در این دنیا کسی پیروزمند است که قدرت شناوری در امواج بلاها و سختی ها داشته باشد و این شناوری را کسی می تواند بلد باشد که در این امواج بیفتد، والا اگر انسان صد سال کتاب بخواند و نرود در دریاچه یا حوضچه ای شنا کند، آیا ممکن است شنا را یاد بگیرد؟! انسان شنا را باید در عمل یاد بگیرد؛ یعنی باید بیفتد در آب، در حالتی که احساس خطر کند، آنوقت است که نیرو به خرج می دهد و شنا می کند.

آری مصائب و بلاها نعمتهای بزرگی هستند که باید در برابر آنها سپاسگزار خدا بود، نعمت هایی هستند که در لباس قهر تجلی کرده اند؛ به هر حال باید متوجه بود که نعمت بودن نعمت، و نقت بودن نقت، بستگی دارد به طرز واکنش و عکس العمل ما در برابر آن. ما می توانیم همه نقتها را تبدیل به نعمت کنیم و هم می توانیم همه نعمتها را تبدیل به بلا و مصیبت کنیم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحمدالله متوجه نکات ارزشمندی شده‌اید. به امید آن که روزی بتوانیم آنچه آن مرحوم شهید آن علامه‌ی دلسوز فرموده‌اند را با تفصیل بیشتر به این نسل ارائه دهیم تا معلوم شود حضرت حق نه تنها عادل، بلکه رحمت او فوق عدل است و به هیچ کس نه تنها ظلم نکرده است بلکه به قول معروف به جایی خواهیم رسید که با تمام وجود می‌گوییم که «در بلا هم می‌چشم الطاف او / مات اویم، مات اویم، مات او». موفق باشید